

## بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه خطبه جمعه حضرت امیر المومنین حضرت خلیفه‌المسیح الخامس ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز.

سیدنا حضرت خلیفہ المسیح الخامس ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز بتاريخ 07 ژوئن ۲۰۱۹ از مسجد مبارک اسلام آباد تلفرد خطبه جمعه ارشاد فرمودند کہ با تراجم در زبانهای مختلف بر ایم تی ای زنده پخش شد.

آنحضرت فرمودند: از امروز دوباره ذکر خیر اصحاب بدری را شروع خواهیم کرد و اصحابی که امروز ذکر خیرشان می‌کنم، اولشان نامش حضرت عبدالله بن طارق است. بعضی گفته‌اند که حضرت عبدالله بن طارق بلوی حلیف قبیله انصار به نام بنوظفر بود. به نظر ابن هشام وی از قبیله بلع بود و هم پیمان با بنوعبدبن رضاه بود. حضرت معطب بن عبید رضی الله عنه برادر اخیافی حضرت عبدالله بن طارق بود یعنی از طرف مادر برادر تنی‌اش بود. مادر حضرت عبدالله بن طارق از شاخه بنوعزرا به نام بنوکاهل بود. حضرت عبدالله بن طارق و حضرت معطب بن عبید در غزوه بدر و احد شرکت کردند و در روز رویداد رجیع هر دو برادر به شهادت رسیدند. حضرت عبدالله بن طارق از آن شش صحابی یا طبق بعضی روایات که روایت بخاری نیز شامل آن است، از آن ده صحابی است که حضرت پیامبراکرم صلی الله علیه و سلم آنها را در اواخر ۳ هجری به همراه چند نفر از قبایل عضل و قاره به سوی قبایلشان فرستاده بودند تا آنها را درباره دین کمی علم و آگاهی دهند و قرآن شریف و شریعت اسلامی را تعلیم دهند. زمانی که اینان به مقام رجیع رسیدند که چشمه‌ای از حجاز است که ملک قبیله هزیل بود، مردم این قبیله علیه اینها بغاوت کردند و محاصره‌شان نمودند و با آنها جنگیدند. رویداد رجیع در ۳۶ ماه هجرت که ماه صفر بود، رخ داد.

شرح واقعه رجیع حضرت میرزا بشیر احمد مفصلاً نوشته است. مسلمانان تنها ده نفر بودند و طبق بعضی روایات هفت نفر بودند لذا اینان با سپاه دویست نفر مسلح چطور می‌توانستند مقابله بکنند اما در آنها به فضل خدا شور و جوش ایمانی وجود داشت و تسلیم شدن در سرشتشان نبود. اینان بلافاصله این روش را پیشه کردند که به بالای تپه‌ای نزدیک رفتند تا برای مقابله آماده شوند. کفار که در نگاهشان فریب دادن هیچ عیبی ندارد، ندا دادند که از تپه پایین بیاید، ما قول شرف می‌دهیم که شما را نمی‌کشیم. عاصم پاسخ داد که ما به قول و پیمانتان هیچ اعتمادی نداریم و نمی‌توانیم پایین بیایم و سپس حضرت عاصم رو به آسمان کرده و گفت: ای خدا، تو شاهد حال مایی، به پیامبر خود از حال ما خبر بده. بهر حال، عاصم و یارانش مقابله کردند و سرانجام در حال جنگیدن شهید شدند. زمانی که هفت صحابی کشته شدند و فقط خبیب بن عدی و زید بن دثنه و عبدالله بن طارق باقی ماندند آنگاه چون کفار آرزوی قلبی داشتند که اینها را زنده دستگیر کنند لذا دوباره صدا زدند که هنوز هم پایین بیاید و ما قول می‌دهیم که به شما هیچ آزاری نخواهیم رساند. این بار این افراد به سخنشان اعتماد کردند و به دامشان افتاده و پایین آمدند اما به محض اینکه پایین آمدند، کفار آنها را با زه

کمان‌های خود بستند. خیب و زید و عبدالله بن طارق نتوانستند این وضع را تحمل کنند لذا به صدای بلند گفتند که این پیمان‌شکنی است که با ما کرده‌اید و معلوم نیست که در آینده با ما چه کار خواهید کرد لذا عبدالله از رفتن به همراهشان سرباز زد، کفار مدتی وی را با خود کشاندند و زد و کوب کرده و بردند ولی سپس به قتل رسانده و همانجا رها کردند. گفتنی است که منظور از عبدالله، عبدالله بن طارق است. در روایت دیگری اینطوری آمده است که در حال زد و کوب و کشان کشان وی را به مکه بردند و در روایتی دیگر آمده است که وی دست‌های خود را باز کرد و برای جنگیدن آماده شد آنگاه کفار آنقدر به او سنگ زدند که وی به شهادت رسید ولی به‌هرحال، این نکته قطعاً است که وی را شهید کردند و رها کرده و رفتند.

صحابی دیگر که ذکر خیرش می‌شود، نامش حضرت عاقل بن بکیر است. وی از قبیله بنوسعد بن لیث بود. نام اول حضرت عاقل، غافل بود اما زمانی که وی به اسلام گروید، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اسمش عاقل نهادند. نام پدرش در غالب کتب تاریخ و سیره بکیر وارد شده است ولی در بعضی کتابها ابوبکیر نیز مسطور است. پدرش بکری در زمان جاهلیت هم‌پیمان جد بزرگ حضرت عمر، نفیل بن عبدالعزی بود و همین‌طور بکیر و تمام پسرانش حلیف بنونفیل بودند. حضرت عاقل، حضرت عامر، حضرت ایاز و حضرت خالد هر چهار نفر پسر بکیر بودند. اینان باهم در دار ارقم اسلام آورده بودند و اینان اولین کسانی بودند که در دار ارقم به اسلام گرویده بودند. حضرت عاقل، حضرت خالد، حضرت عامر و حضرت ایاس زمانی که برای هجرت از مکه به مدینه حرکت کردند آنگاه تمام مردان و زنان و کودکان و غیره را جمع کرده و باهم مهاجرت کردند. اینطور در خانه‌هایشان در مکه هیچ کسی باقی نماند و در آنها را بستند. همه این افراد در مدینه در خانه حضرت رفاعة بن عبدالمنذر اقامت نمودند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بین حضرت عاقل و حضرت مبشر بن عبدالمنذر پیمان برادری بستند، آنها را برادر هم قرار دادند. این هر دو نفر در غزوه بدر به شهادت رسیده بودند و بنا به قولی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بین حضرت عاقل و حضرت مجزر بن زیاد پیمان اخوت برقرار ساخته بودند. حضرت عاقل در غزوه بدر در سن ۳۴ سال شهید شده بود و مالک بن ظهیر جوشمی وی را شهید کرده بود. ابن اسحاق می‌گوید که ما غیر از حضرت ایاس و برادرانش حضرت عاقل، حضرت خالد و حضرت عامر، از چهار برادر دیگر خبر نداریم که باهم در غزوه بدر شرکت کرده باشند.

صحابی بعدی که ذکر خیرش می‌شود، نامش حضرت زید بن حارثه است. نام پدر حضرت زید، حارثه بن شرحیل و حارثه بن شرحیل نیز تعریف می‌شود. نام مادرش سوده دختر ثعلبه بود. حضرت زید از قبیله بنوقضاعه بود که قبیله بسیار محترم یمن بود. وی هنوز بسیار کوچک بود که مادرش داشت به همراهش به خانه پدری خود می‌رفت و در جایی که اتراق کرده بود، از نزدیک آنجا سوارکاران بنوقین رد شدند و از جلوی اردو، حضرت زید را برداشتند و در بازار اوکاز به حکیم بن حزام در ازای ۴۰۰ درهم فروختند، وی به عمه خود حکیم بن حزام داد و عمه‌اش حضرت زید را به عمه خود یعنی حضرت خدیجه دختر خویلد تقدیم کرد و

حضرت خدیجه به همراه تمام غلامان خود حضرت زید را نیز در خدمت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پیشکش کرد. طبق روایتی زمانی که حضرت زید را خرید کرده و به مکه آوردند، سنش فقط هشت سال بود. به سبب گم شدن حضرت زید، پدرش حارثه بسیار غصه‌دار شد، پس از مدتی بعضی افراد بنو کلب برای حج به مکه آمدند و آنها حضرت زید را شناختند. حضرت زید به آنها گفت که به خانواده‌ام اطلاع دهند که من نزدیک خانه کعبه در خانواده محترم بنومعاد زندگی می‌کنم لذا هیچ نگران من نباشند. این افراد بنو کلب بازگشتند و به پدرش اطلاع دادند، وی گفت: سوگند به رب کعبه، واقعاً او پسر من بود؟ آن افراد شکل و قیافه‌اش را برای او تعریف دادند و انگهی پدر و عمویش کعب به طرف مکه روانه شدند و در مکه به خدمت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و در ازای فدیه آزادی حضرت زید را تقاضا نمودند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حضرت زید را فراخواندند و نظرش را جویا شدند، وی از رفتن به همراه پدر و عموی خود انکار کرد.

شرح این رویداد را حضرت مصلح موعود رضی الله عنه اینگونه بیان کرده‌اند که پس از ازدواج با حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تمام ثروت و غلامان خود را در خدمت آن حضرت پیش کرد، آن حضرت از خانه بیرون آمدند و به خانه کعبه رفتند و اعلام نمودند که خدیجه تمام اموال و غلامان خود را به من داده است، من تمام غلامان را آزاد می‌کنم.

زمانی که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اعلام فرمودند که من تمام غلامان را آزاد می‌کنم آنگاه بقیه تمام غلامان رفتند ولی حضرت زید بن حارثه که بعداً پسر آن حضرت معروف شدند، نزد حضرت پیامبر آمد و گفت: شما مرا آزاد کرده‌ای ولی من نمی‌خواهم آزاد باشم، مایلیم در کنار شما بمانم. آن حضرت اصرار کردند که به وطن خود بازگرد و با خانواده خویش ملاقات کن، الان دیگر آزادی اما حضرت زید عرض کرد که آن محبت و اخلاصی که من از شما صلی الله علیه و سلم دیده‌ام، به سبب آن شما بیش از همه به من عزیزید. زید از یک خانواده ثروتمند تعلق داشت اما در سن کوچک دزدان وی را ربوده و فروخته بودند و اینطور وی دست به دست چرخیده و نزد حضرت خدیجه رسیده بود. پدر و عمویش بسیار نگرانش شدند و در جستجویش برآمدند، کسی به آنها خبر داد که زید در روم است، به آنجا رفتند از آنجا متوجه شدند که وی در عرب است، به عرب آمدند و آنجا متوجه شدند که در مکه است و انگهی به مکه آمدند و متوجه شدند که وی نزد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است. آنها نزد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: ما شهره شرافت و سخاوتتان را شنیده‌ایم و آمده‌ایم، نزدتان پسرمان به عنوان برده هست، هر قیمتی که در ازایش از ما بخواهید، آماده‌ایم بپردازیم لطفاً وی را آزاد کنید، مادرش پیر است و در غم فراقش به سبب گریه زیاد نابینا شده است، بسیار لطف بزرگی می‌کنید اگر در ازای قیمت دلخواهتان وی را آزاد کنید. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: پسران غلام من نیست، من وی را آزاد کرده‌ام. سپس آنحضرت زید را فراخواندند و فرمودند:

الان پدر و عمویت آمده اند که تو را ببرند، مادرت پیر است و به سبب شدت گریه کور شده است، من تو را آزاد کرده‌ام و غلام من نیستی لذا میتوانی به همراهشان بروی. حضرت زید در پاسخ گفت: شما مرا آزاد کرده‌ای ولی من نمیخواهم آزاد بشوم، من خودم را غلامتان میدانم. آنحضرت باز فرمودند: مادرت به سبب تو بسیار در رنج و درد است و بین پدر و عمویت چقدر از دور با تحمل مشقت و زحمت آمده‌اند که تو را با خود ببرند لذا به همراهشان برو، پدر زید و عمویت هم بسیار سعی کردند وی را متقاعد کنند اما حضرت زید از رفتن به همراهشان انکار کرد و گفت: بدون شک شما پدر و عمویم هستید و مرا بسیار دوست دارید ولی پیوندی که الان با آنحضرت برقرار شده است، هیچگاه نمیتواند بشکند. اگرچه با شنیدن این بسیار ناراحتم که مادرم در رنج و درد است ولی اگر من از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم جدا شوم، من هم نمیتوانم زنده بمانم. رنج و درد مادر به جای خود ولی فراق آنحضرت برایم درد بزرگتری دارد. زمانی که حضرت زید این سخنان را گفت، آنحضرت به خانه خدا تشریف آوردند و اعلام کردند که آن مهر و محبتی که زید به من نشان داده است، به دلیل آن وی از امروز به بعد پسر من خواهد بود. آنگاه پدر زید و عمویت هر دو خوشحال شدند و با خوشحالی بازگشتند چرا که آنان مشاهده کرده بودند که وی داشت در آسایش و آرامش زندگی میکرد. خلاصه، این مدرک اخلاق عالی حضرت محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم است که وقتی زید وفاداری خود را اظهار نمود آنگاه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بینهایت سپاسگزاری خود را ابراز نمودند.

در کتاب سیره خاتم النبیین این رویداد اینگونه ذکر شده است که وقتی پدر و عموی حضرت زید آمدند که وی را به همراه خود ببرند، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به زید فرمودند: من با کمال میل به تو اجازه میدهم که به همراهشان بروی، زید در پاسخ گفت: من هرگز شما را رها کرده و نخواهم رفت، شما برایم از پدرم و عمویم عزیزترید. در اینجا این نکته جدیدی نوشته شده است که آنگاه پدر زید با خشم گفت: آیا تو غلامی را بر آزادی اولویت میدهی؟ ما برای آزاد ساختن و بردن آمده ایم و تو میگویی که غلام میمانی! زید گفت: آری، زیرا من در آنحضرت آنچنان خوبیها را مشاهده کرده‌ام که دیگر هیچ کسی را نمیتوانم بر ایشان اولویت و رجحان بدهم .

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم زمانی که پاسخ زید را شنیدند، بلافاصله بلند شدند و زید را به همراه خود به خانه کعبه بردند و به صدای بلند گفتند: ای مردم، شاهد باشید که امروز من زید را آزاد میکنم و پسر خود اعلام میکنم. اگرچه وی قبلاً هم آزاد بود اما آنحضرت در آنجا برای مردم هم آن را اعلام فرمودند. آنحضرت افزودند که وی وارث من و من وارث او خواهم بود. از روزی که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم این اعلام نمودند، زید به جای زید بن حارثه، زید بن محمد خوانده شد اما پس از هجرت، از طرف خداوند متعال این دستور نازل شد که پسر خوانده قرار دادن جایز نیست و آنگهی دوباره زید بن حارثه خوانده شد اما برخوردار و مهر و محبت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به این خادم وفادار خود همانگونه بود که روز

اول بود بلکه روز به روز بر مهر و محبت آن حضرت به وی افزوده شد و پس از وفاتش، با پسرش اسامه بن زید هم که از شکم ام ایمن، کنیز حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به دنیا آمد، آن حضرت همانگونه مهر و محبت میورزیدند.

از ویژگیهای زید یکی این است که از تمام صحابه تنها نام وی در قرآن شریف به صراحت ذکر شده است و در روایت این نکته نیز وارد شده است که برادر بزرگتر حضرت زید، حضرت جبلة تعریف میکند که من در خدمت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حاضر شده و درخواست کردم که برادرم را به همراهم بفرستید. شاید این رویداد متعلق به زمان بعدی است، که دوباره اتفاق افتاده که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به او فرمودند: این زید جلویت است، اگر بخواهد برود، من مانعش نمیشوم. آنگاه حضرت زید گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من هیچگاه بر شما هیچ کسی را اولویت نخواهم داد. حضرت جبلة میگوید که بعداً متوجه شدم که نظر زید از نظر بهتر بود. با ارجاع به برادر حضرت زید این روایت نیز نقل شده است که یکبار از حضرت جبلة که به لحاظ سن از حضرت زید بزرگتر بود، پرسیدند که از شما دو نفر کدام بزرگتر است؟ شما یا زید؟ وی در پاسخ گفت: زید از من بزرگتر است، من فقط زودتر از او به دنیا آمدم. منظورش این بود که حضرت زید به سبب سبقت در اسلام آوردن بر او فضیلت و برتری داشت. از حضرت علی مروی است که حضرت زید بن حارثه که غلام آزادساخته حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود، از بین مردان، اول از همه ایمان آورد و نماز خواند.

حضرت مصلح موعود با بیان همین نکته فرمود که خداوند متعال افرادی از هر قشر و طبقه به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم عطا کرده است، عثمان، طلحه و زبیر از خاندان بزرگ مکه بودند، اگر کسی میگفت که تنها افراد فرومایه و پایین قشر به همراه آنحضرت هستند و از افرادی که به خاندانهای عالی تعلق دارند، هیچ کسی به آنحضرت ایمان نیاورد آنگاه عثمان، طلحه و زبیر برای پاسخ دادن حاضر بودند که ما از خاندان عالی و قشر برتر هستیم. و اگر کسی ایراد میگرفت که چند نفر ثروتمند را دور خود جمع کرده است و افراد مستمند و فقیر که در اکثریت هستند، این دین را قبول نکرده اند، آنگاه زید و بلال و غیره برای پاسخ دادن به این اعتراض حضور داشتند و اگر بعضی افراد میگفتند که این بازی و سرگرمی نوجوانان است و چند نوجوان دور او جمع شده اند آنگاه مردم میتوانند این پاسخ دهند که ابوبکر رضی الله عنه نوجوان و بی تجربه نیست، وی بر چه مبنایی به محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ایمان آورده است. خلاصه، مخالفان وقتی سعی میکردند اعتراض بکنند، هر فرد از یاران حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم جهت رد آن اعتراض مدرک زنده و حی بود و این فضل و رحمت بسیار بزرگ خداوند متعال بود که شامل حال حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود.

حضرت مصلح موعود تعریف میکند که چهار نفر که بیش از همه فرصت پیدا کردند با آنحضرت ارتباط داشته باشند، بلافاصله به آنحضرت ایمان آوردند یعنی خدیجه همسر آنحضرت، علی عموزاده ایشان، زید غلام آزاد کرده آنحضرت و ابوبکر دوستشان و دلیل ایمان آوردن همه اینها آن زمان این بود که آنحضرت نمیتواند دروغ بگویند. همه اینها به آنحضرت بسیار نزدیک بودند. حضرت میرزا بشیر احمد درباره اسلام آوردن حضرت زید بن حارثه نوشته است که وقتی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم کار تبلیغ دین خود کردند، اول از همه حضرت خدیجه ایمان آورده بود که حتی برای یک لحظه هم در ایمان آوردن تردید نکرد و پس از حضرت خدیجه از بین مردان درباره آن کسی که اول از همه ایمان آورده بود، بین مؤرخان اختلاف وجود دارد، بعضی نام حضرت ابوبکر عبدالله ابی قحافه را میبرند و بعضی نام حضرت علی را که سنش در آن زمان فقط ده سال بود و بعضی مورخان نام حضرت زید بن حارثه غلام آزاد کرده آنحضرت را میبرند اما به نظر ما این نزاع، بیهوده است. حضرت علی و زید بن حارثه افراد خانه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بودند و مثل فرزندان آنحضرت با ایشان زندگی میکردند. به محض اینکه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اعلام نبوت فرمودند، آنان ایمان آوردند بلکه برای آنها که شاید نیاز به اقرار لفظی هم وجود نداشت لذا اصلاً نیاز نبود که نامشان در این وسط آورده شود و آنانی که باقی ماندند، از آنها به طور مسلم حضرت ابوبکر اول از همه ایمان آورده بود. وی از افراد فهمیده و باهوش آن زمان بود. اگرچه کودکان آن زمان هم ماشاءالله باهوش و زیرک بودند. به هر حال چیزی را که دنیا باشعور مینامد حضرت ابوبکر از آن لحاظ هم باشعور بود و هم صاحب تجربه که از مردان ایمان آورده بود اما بهر حال، سه مرد و یک زن که به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند، بسیار صاحب مقام و مرتبت بزرگی بودند چنانکه حضرت مصلح موعود تعریف فرمودند.

در اثنای سفر طایف هم حضرت زید به همراه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود. این رویداد متعلق به ۱۰ نبوی و اواخر ماه شوال بود. آنحضرت تا ده روز در آنجا ماندند و در این اثنا نزد تمام رؤسای طائف رفتند اما هیچکدامشان دعوت آنحضرت را نپذیرفت و وقتی آنان ترسیدند که مبدا نوجوانانشان دعوتشان را بپذیرند، گفتند: ای محمد، [صلی الله علیه و سلم] از شهر ما بیرون شو و به آنجا برو که دعوت را میپذیرند یعنی آنان قطعاً نگران شده بودند که مبدا نوجوانان و عامه مردم دعوت آنحضرت را بپذیرند و اسلام بیاورند. به هر حال، سپس آنان مردم ولگرد را علیه آنحضرت تحریک کردند و آنان بر آنحضرت شروع به سنگباران کردند تا این حد از هر دو پای حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم خون جاری شد. حضرت زید بن حارثه رضی الله عنه سعی میکرد که سنگهایی که به طرف آنحضرت پرتاب میشد، آنها را روی بدن خود بگیرد و در نتیجه آن چندین زخم به سر حضرت زید رسید.

شرح احوال حضرت زید بیشتر هم بیان شده است که انشاءالله در خطبه آینده تعریف خواهیم کرد.